



گفتگو



راہبے کنارہ



سوال از چگونگی فهم کلام آسمانی و غیبی سابقه‌ای به دیربگی حیات آدمی دارد تا آنجا که به مرور ایام و در اقوام مختلف اصناف خاصی به عنوان مفسران کلام غیبی ظهور کرده‌اند. هم‌اینان بوده‌اند که با ابداع و تمسک به فنون گوناگون تفسیری تلاش کرده‌اند تا فهم کلام آسمانی را برای عموم مخاطبان ساده و روان گردانند و مخاطب را به فراتر از ظاهر الفاظ ببرند. این سوال سوالی دائمی است و زمان و زمین نمی‌شناسد همانگونه که برای پیشینیان ما مطرح بود برای ما و در دوران معاصر هم مطرح است؛ خصوصا با به میدان آمدن شبهات و سوال‌های نوپیدا و رهن که مخاطب کلام الهی را به تشویش و اضطراب می‌خواند؛ تلاش خواهیم کرد در حد وسع خود به این مساله پردازیم و برای این شماره محضر یکی از اهل تفسیر رفته‌ایم و تلاش کرده‌ایم تا برخی از سوال‌هایی که برای شما دغدغه بوده است را از ایشان بپرسیم. به انتظار نظرات و سوال‌های دیگر شما هستیم. از استاد ارجمند حضرت آیت الله محمد باقر تحریری هم که با رویی گشاده ما را پذیرا شدند سپاسگزاریم.

﴿﴾ در ابتدا بفرمایید مخاطب کلام الهی چگونه می‌تواند فهم درستی از آیات قرآن داشته باشد؟

○ قرآن کریم برای همگان نازل شده است از جمله آیه چهل و چهار سوره نحل، «ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه که به سوی ایشان نازل شده است بیان کنی» و امثال این تعبیرات باز در قرآن ذکر شده است. ناس هم که در قرآن کریم آمده است به معنای عموم مردم است که در این معنا، کافر، مشرک و منافق هیچ کدام به طور خاص معنای ناس نیستند و همه مردم بدون جهت‌گیری‌های بعدیشان که عناوین خاصی پیدا می‌کنند، مصداق معنای ناس هستند، بنابراین وقتی نزول قرآن برای همه مردم است باید به گونه‌ای باشد که همه مردم با داشتن شرایط اولیه فهم کلام الهی مفهوم و مراد خداوند متعال را درک کنند.

﴿﴾ این شرایط اولیه چه چیزهایی هستند؟

○ شرایط اولیه هر کلامی روشن است. باید دید آن کلام به چه زبانی صادر شده است. قرآن به زبان عربی نازل شده در نتیجه لازم است به مفاهیم عربی آشنا باشیم و معنی لغات این

زبان را بدانیم و چون قرآن کتاب قانونی است و هم کتاب بیان واقعیات یعنی بعضی از آیات آن از واقعیت خبر می‌دهد مثلاً از قیامت، از رسولان الهی و اقوام گذشته و در برخی دیگر از آیات، قانون خاصی معین می‌کند (اقیموا الصلوه، کتب علیکم الصیام)

فهمیدن اینگونه جملات نیاز به مقدماتی دارد یعنی هم باید لغات عربی را خوب درک کنیم و هم با مفاهیم عربی آشنا باشیم و قالب‌های کلامی این زبان را بدانیم؛ مثلاً جمله، گاهی جمله خبریه است؛ این جمله حال دارد فاعل دارد و تمیز دارد که برخی از این قیود در هر زبانی می‌آید مثل فاعل، پس باید ابتدا قوانین حاکم بر این سخنان را بدانیم. منتها وقتی به قرآن کریم رجوع می‌کنیم می‌بینیم چه ابعاد گسترده‌ای دارد. یک لفظ وقتی با الفاظ مختلف همراه می‌شود معانی مختلف پیدا می‌کند، این بیانگر گستردگی معانی کلمات قرآنی است.

قرآن کریم می‌فرماید هذا بیان للناس، این قرآن بیان برای همه مردم است و این با شرایط لازم و ضروری برای فهم قرآن منافاتی ندارد. برای هر علمی مقدماتی است و مقدمات هر علم مسائل مفروضه آن علم است. شخص با ورود به هر علمی باید مقدمات و اصطلاحات آن را بداند. دانستن مفاهیم اولیه لغات و قواعد کاربردی در آیات قرآن برای فهم قرآن از مسائل موضوعه قرآن کریم است تا بیان بودنش روشن شود.

﴿﴾ آشنا بودن با مفاهیم اولیه تا چه حد در فهم قرآن موثر است؟

○ هر چه انسان به این قواعد آشنا تر باشد فهم اولیه اونسبت به آیات قرآنی ساده تر است.

﴿﴾ پس در این صورت فهم ثانویه قرآن کریم به چیزهای دیگر نیاز دارد؟

○ بله، چون وقتی آیات قرآن کریم را با هم ملاحظه می‌کنیم درمی‌یابیم در مراحل اول که مطالبش را به مردم القا می‌کند یک سری معانی اولیه از اعتقادات و اخلاقیات و وظایف عملی مورد نظرش است و اینکه افراد منطق اولیه آن را درک کنند، مثلاً از شرک و بت پرستی خارج شوند و اقرار به توحید کنند.

وقتی وارد درک منطق اولیه شدند و آن را پذیرفتند. در مرحله بعد باید دید منطق‌های دیگری دارد یا نه؟ یک آیه، ایمان را باور قلبی معرفی می‌کند، اسلام را اقرار به توحید یا نبوت در آیات دیگر به مومنین خطاب می‌کند که ایمان آورید .

حال وقتی آیات را ملاحظه می‌کنیم درمی‌یابیم که مقصود اولیه اش این است که مردم ندای آن را بفهمند بعد که داخل سلک مسلمانان شدند دارای فهم عمیق تر می‌شوند. چون درک انسان از عالم تدریجی است. انسان در هر علمی که وارد می‌شود یک درک ابتدایی از آن علم دارد و بدیهی است نمی‌تواند اول درک عمیق از آن علم داشته باشد. وقتی از آن علم درک اولیه را پیدا کرد ترغیب می‌شود که بیشتر عمق مسائل آن علم را درک کند .

انسان در دستگاه ادراکی خود ساده فهم است، بعضی بر این باورند که انسان تجزیه‌ای درک می‌کند و بعد ترکیبی‌اش می‌کند. (ابتدا مفردات را درک می‌کند مثلاً حرف چیست اسم و فعل



چيست بعد تركيب‌هاى اينها را) قرآن كريم براى هدايت عموم مردم از اين ابزار استفاده مى‌كند و خودش بيان مى‌كند كه دين فطرى است (فاقم وجهك للدين حنيفا). دين مبينش قرآن است پس بايد اين بيان به صورت فطرى القا شود و آنگونه كه خدا مردم را آفريده در القاي مطالب الهى ملاحظه شوند. خداوند بشر را در اين عالم براى تكامل تدريجى آفريده و دستگاه ادراكى او هم به صورت تدريجى رشد مى‌كند. پس خطاب الهى هم به صورت تدريج براى بشر تفهيم مى‌شود، همان طور كه به صورت تدريجى القا شد. در طول ۲۳ سال قرآن بر قلب نازنين پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله، نازل شد اين تدريجى فهميدن هميشه هست، چه قرن صدر اسلام و چه قرن ۲۱ و چه قرن‌هاى بعد. چون انسان ها در بدو ورودشان به عالم تفاوت نمى‌كنند و دستگاه ادراكى ساده دارند. اين دستگاه ادراكى ساده مفاهيمى مى‌طلبد كه قرآن به آنها ارائه مى‌دهد كه از شرک بيرون بيايد بعد كه وارد درك عالم غيب مى‌شوند اين توجه به عالم غيب هم مراتب مختلف دارد.

این درك عميق دركى است كه توسط خود انسان‌ها ساخته و پرداخته مى‌شود يا اينكه خود قرآن راه‌هاى ويژه‌اى براى اين منظور پيشنهاد مى‌كند؟

○ قرآن كريم فرمود در من تدبر كنيد اگر در من تدبر نكنيد نشان اين است كه دلتان قفل خورده است در حقيقت راه انساني را نيز خود قرآن بيان کرده است. راه انساني اين است كه انسان سعى كند ابعاد وجودش شكافته شود، اين شكافته شدن با تعقل و تدبر است.

آيا قرآن شيوه تدبر را هم نشان داده است؟

○ بله نشان داده است. تدبر در قرآن اين گونه است كه فكر كنيم قرآن از ناحيه چه كسى و براى چه كسى نازل شده است. وقتى اين دو نكته را ملاحظه كنيم مطالب براى ما روشن مى‌شود.

كسى كه در محضر قرآن وارد مى‌شود اجمالا اين حقيقت را پذيرفته است كه قرآن از جانب عالم غيب آمده است. اگر چه شخص عالم غيب را نپذيرفته باشد؛ اما از اين جهت با قرآن روبرو مى‌شود پس بايد با قرآن با اين ديدگاه روبرو شود كه قرآن از عالم غيب فرستاده شده. عالم غيبى كه ادعا دارد انسان را آفريده، عالم را آفريده، براى انسان راهنما آورده و انسان داراى هدف عالى است؛ اين راهنماى راهش همان قرآن است.

پس اين نكته صحيح است كه هر گونه تدبر در قرآن هم به يك سلوك درونى و هم شناخت نظرى نياز دارد؛ اما علوم طبيعى اين چنين نيست و كسى كه به مبدأ و معاد ايمان ندارد مى‌تواند فزيك ياد بگيرد؛ اما فهم عميق قرآن شرايط ويژه‌اى مى‌طلبد.

○ قطعاً اينچنين است شخصى كه مى‌خواهد قرآن را بفهمد بايد از جهت نظرى پذيرا باشد كه قرآن را كسى فرستاده است كه انسان را آفريده و هم او انسان را براى هدف



عالی آفریده و هم او برای انسان راهنما و هم راه آورده است. مقصود او شکوفا کردن ابعاد وجود انسان است. جنبه نظری آن پرورش عقل انسان است. اساساً قرآن کریم کتابی است که هدفش پرورش انسان است؛ بیان للناس است، یعنی قرآن به همه ابعاد وجود انسان که نیاز به پرورش الهی دارد توجه دارد. مقصد، پرورش الهی است؛ زیرا انسان را با این دیدگاه معرفی می‌کند: نفخت فیہ من روحی، انی جاعل فی الارض خلیفہ .

پرورش انسان ابعاد عمیقی دارد. باید در کنار قرآن بیان پیامبر هم باشد. در دو جا به طور خاص پیامبر را در کنار قرآن بیان می‌کند و «انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم / وما نزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیہ»

﴿﴾ مفسر چگونه بفهمد به مراد شارع رسیده و کلام خدا را فهمیده است؟

○ ما باید آن آیاتی که در راستای فهم قرآن است را با هم جمع کنیم. آیه ۴۴ نحل بیانگر این است که بیان پیامبر باید در کنار قرآن باشد. در بعضی آیات می‌فرماید آنچه که پیامبر به شما امر می‌کند را بگیرید و از آنچه که پیامبر شما را نهی می‌کند درگذرید. در بعضی از آیات مثلاً آیه ۱۰۵ سوره نساء می‌فرماید: ای پیامبر ما قرآن را به حق به سوی تو نازل کردیم تا تو به آنچه خدا برایت نشان داده بین مردم حکم کنی. پس حکم پیامبر باید باشد. مجموعه اینها را که ملاحظه کنیم درمی‌یابیم که ما با مراجعه صرف به قرآن و جدای از این مسائل نمی‌توانیم مقصود حق تعالی را آن‌طور که هست درک کنیم. در مرحله اولیه یک مقصود اولیه را درک می‌کنیم تا با آن در حیطه دین وارد شویم، مخاطب قرآن شویم، وقتی در محضر قرآن وارد می‌شویم قرآن ما را به سراغ پیامبر می‌فرستد، بیان پیامبر باید باشد و از طرفی خود قرآن بیان می‌کند که این محدود به زمان و مکان نیست یعنی در هر زمانی با هر نیازمندی این قرآن حاکم بر شماست. این حاکم بودن قرآن در هر شرایطی و در هر مکانی و با توجه به اینکه قطعاً قرآن کلیاتی دارد ایجاب می‌کند بیان پیامبر باید در همه امور در کنار قرآن باشد.

﴿﴾ مفسر وقتی به سراغ فهم قرآن می‌رود خالی الذهن نیست. مفسر ممکن است فیلسوف یا عارف باشد وقتی قرآن را می‌فهمد فهم او رنگ و بویی از اینها می‌گیرد، چطور مفسر می‌تواند اینها را کنار بگذارد؟

○ در اینجا مفسر نیازمند دقت خاص و استفاده از مقدمات است. همانطور که گفته شد، قرآن برای عموم است. عموم را به سوی هدفی راهنمایی می‌کند. قرآن بی شک از جانب حکیم آمده است و حق است. از حق است و به حق است. همه نیازمندی‌های انسان‌ها را بیان کرده وقتی با این مقدمات جلو برویم خودش راه را نشان می‌دهد. در بعضی از آیات بعضی از نیازمندی‌های انسان مطرح شده مانند مسائل اعتقادی و مسائل اخلاقی و وقتی شخصی می‌خواهد مراد خدای متعال را درک کند باید مقدماتی نسبت به مفهوم آیه غیر از مقدمات اولیه فهم کلام داشته باشد، منتها باید به صورت مقدمه باشد و نه به صورت متن.



آنچه که متن است، برای درک قرآن کریم است. یک مسئله اجتماعی با یک مسئله اعتقادی تفاوت دارد؛ موضوعاتش فرق می‌کند، احکامش هم فرق می‌کند و نباید همه اینها را در یک دسته قرار دهیم. پس مسائل اعتقادی باید پشتوانه اعتقادی داشته باشد؛ خود قرآن هم این پشتوانه را بیان می‌کند.

﴿﴾ تفسیر کسی که مثلاً فیلسوف، عارف و فقیه است با تفسیر کسی که فقط فقیه است تفاوت دارد؛ چطور می‌توان بین اینها تمیز داد و تشخیص داد کدام یک ارجح است؟
 ○ آنچه درهرآیه ای لازم است مقدماتی مربوط به آن آیه است؛ اما اینکه در این علم چه مباحثی است و آن را بخواهد آنجا بیاورد، خارج از این آیه است. البته مفاد آیات مختلف است بعضی آیات، معارف اعتقادی را بیان می‌کنند که آن مقدمات ویژه‌ای دارد و بعضی آیات، احکام الهی را ذکر می‌کنند که آنها نیز مقدمات مناسب خود را دارند و هم چنین آیاتی که مربوط به مسائل اخلاقی یا حکایات و قصه‌ها اگر چه در استفاده تمامی آنها از ظواهر آیات، مقدمات مشترکی نیاز است مانند حجیت ظواهر و غیره ...

﴿﴾ به عنوان مثال آیه‌ای که در مورد اسماء الله است آیا مفسری که مقدمات علمی بیشتر و وسیع‌تری دارد مراد شارح را بهتر درک می‌کند یا کسی که فقط عارف است؟
 ○ حیثه کاری عارف در معرفت الله و معرفت اسماء الله و معرفت بازگشت انسان به خداست. البته آن کسی که مقدمات بیشتری در علمی دارد ذهنش بازتر است منتها باید دقت داشته باشد و باید دید آیا از خود آیه این مسائل بدست می‌آید یا خیر؟

﴿﴾ یعنی باید آیه را تحلیل کند؟
 ○ بله باید با تحلیل آیات قرآنی وارد فهم آنها شد لکن از اول با آن دیدگاه معرفتی خاص خود وارد آیه نشود. یک بحث مقدماتی و یک بحث مقصدی دارد.

﴿﴾ مگر انسان می‌تواند ذهن خودش را آن قدر خالی کند که از مقدمات فارغ شود؟
 ○ نمی‌تواند فارغ باشد؛ ولی نباید مقدمات را به مقصود گوینده تحمیل کند. مقدمات باید جنبه مقدمی داشته باشد.

بحث تفسیری یک بحث است بحث‌های دیگر که تطبیقی است بحث دیگر است. بحث تفسیری به این صورت است که انسان ظاهر کلام گوینده را باز می‌کند، تا مراد از ظاهر آن فهمیده شود. البته این معنا مبتنی بر این است که آنچه که از کلام گوینده می‌فهمیم با آنچه که از کلام دیگرش می‌فهمیم متضاد نباشد (که همدیگر را به طور کلی نفی کند) البته این مسئله متعارف است که گویندگان در هر زمینه‌ای مطالبی که بیان می‌کنند ممکن است ظاهرش با کلامی که در جای دیگر و زمان دیگر مطرح می‌کنند تنافی داشته باشد، اما نباید تنافی در تمام ابعاد باشد. اگر یک آیه‌ای به طور عام یا مطلق به مسئله‌ای امر می‌کند، آیه دیگر خصوصیت یا قید آن را بیان می‌کند که این خصوصیات در کلمات گویندگان متعارف



است و قرآن کریم از این خصوصیات متعارف کلمات خارج نیست. بحث تفسیری این چنین است که ما از ظاهر کلام گوینده با این خصوصیات پرده برداری می‌کنیم، بعدا اشاره خواهد شد که قرآن کریم این قابلیت را دارد که مطلبی که از یک آیه استفاده می‌شود برای تأیید آن، از آیه دیگر استفاده کند. بنابراین برای ورود به فهم قرآن نباید آن اصطلاحات خاص را دخالت داد به گونه‌ای که ما به مقصد گوینده با آن اصطلاحات خاص بخواهیم به گردن گوینده بگذاریم که این اصطلاحات خاص را اراده کرده؛ اما طبیعی است که هر کلامی مقدماتی لازم دارد.

﴿﴾ اساسا چرا نیاز به تفسیر داریم؟ چه نیازی است که ما به بازنگری در کلام قرآن بپردازیم؟

○ قرآن آنطور که القا شده و خودش را معرفی می‌کند یک کلام قانونی است منتها به صورت کلی. به بیان مطلب می‌پردازد. قطعاً نیاز به تفسیر است.

﴿﴾ چرا حضرت باری تعالی قرآن را طوری نازل کرده است که نیاز به تفسیر باشد؟ به عنوان مثال آیا نمی‌شد به جای قرآن یک جلدی یک قرآن ده جلدی واضح و روشن نازل کند تا نیاز به تفسیر نداشته باشد و در نتیجه باعث اختلاف در تفاسیر هم نشود؟

○ خداوند متعال رشد بشر را در نظر گرفته است. این مسئله مسلم است که بشر در بعد علم و درک رشد کرده است؛ اما رشد در این عالم تدریجی است و با آسیب‌هایی همراه است که اگر این آسیب‌ها شناخته شود انسان آنطور که شایسته است رشد می‌کند. خداوند متعال انسان را بر رشد اختیاری آفریده و ابزار رشد را به او داده است (نظیر قوای دراکه و قوای عامله) اینکه خداوند قرآن را آنطور نفرستاده به این دلیل است که انسان متوجه آن آسیب‌ها باشد، متوجه باشد که این کتاب به تنهایی برای هدایت انسان کافی نیست و یک مبین لازم دارد که در دو آیه به طور خاص مبین را معرفی کرده است که ما مستقیماً بدانیم با چه کسی ارتباط داریم. همان‌طور که رابطه ما با قرآن تنگاتنگ است و قرآن در جزء جزء زندگی ما حضور دارد رابطه ما با مبین نیز باید اینگونه باشد. این مبین کسانی را معرفی کرده است که رابطه اینها نیز با مردم باید تنگاتنگ باشد. منتها این طور نیست که قرآن جدای از این مبین‌ها دیگر مفهومی را ارائه ندهد. در اینجا دو گرایش افراط و تفریطی وجود دارد:

یکی اینکه ما فقط به قرآن مراجعه کنیم و سراغ مبین نرویم که این ضد خود قرآن است و دیگر که ما قرآن را کنار بگذاریم، و بگوییم فقط کلام پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام حجیت دارد. این دیدگاه منجر به نفی قرآن می‌شود چرا که با توجه به آیه «فیه تبیان لكل شیء» قرآن آنچه برای هدایت لازم است بیان می‌کند. از کجا حجیت کلام پیغمبر اثبات می‌شود؟ از کجا حجیت کلام ائمه معصومین و عصمت آنها اثبات می‌شود؟ از خود قرآن است که این حجیت اثبات می‌شود. پس این دیدگاه غلط است.



بنابراین، باید برای حرکت درست، به طور صحیح به قرآن رجوع کنیم همانگونه که خودش را معرفی می‌کند و قطعاً رجوع به آن، جدای از رجوع به پیامبران و اهل بیتش علیهم السلام نیست. قرآن یک بیان اولیه دارد و مراحل بعدی نیز دارد.

در بیان اولیه ما باید با ذهنیت صاف به خود قرآن مراجعه کنیم. قرآن به ما می‌گوید به چه حقیقتی وصل هستیم. به یک مبدا هو الاول، هو الآخر ... و آیاتی که خداوند را معرفی می‌کند.

﴿ پس حضرتعالی قائل به چند معنایی بودن قرآن هستید؟ ﴾

○ بله خود قرآن بیان می‌کند. معانی یک آیه در طول یکدیگر است که از آن به بطن قرآنی تعبیر می‌شود، علاوه بر این دعوت قرآن به هدف اعلیٰ خویش تدریجی است. ابتدا ما را از وادی شرک خارج می‌کند. سپس می‌فرماید: ایمان خود را عمیق کنید: یا ایها الذین آمنوا، آمنوا و بینید برای ایمان چه احکامی را مترتب می‌کند مثلاً در سوره حدید می‌فرماید: والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهدا صدیق هر کسی نیست، هر کسی جزو شهدا نیست پس این ایمان، ایمان خاص است.

﴿ پس درک خاص به همراه ایمان خاص است؟ ﴾

○ بله، دعوت به یک حقیقت است لکن اولاً بیان آن حقیقت به صورت ساده و عمیق است، ثانیاً درک انسان‌ها از آن حقایق از ساده شروع می‌شود تا به عمیق می‌رسد.

﴿ حد نهایی این درک‌های ما آنطور که شما فرمودید، بسته به تکامل فهم انسان است؟ ﴾

○ بله، هر چه ما به محتوای قرآن ملتزم شویم بیشتر آن را می‌فهمیم چون خود قرآن فرمود در قرآن تدبر کنید.

﴿ آیا تکامل زمانی فهم انسان معناه‌های جدیدی برای انسان کشف می‌کند؟ ﴾

○ بله این چنین است.

﴿ ادعای یک مفسر تا چقدر برای مخاطب قابل استناد است؟ و مخاطب چگونه می‌تواند

به حرف مفسر باور بیاورد؟

○ ابتدا باید ببیند آن مفسر چه شخصیتی دارد؟ اگر شخصی است که در بیانات تفسیری خود اصول اولیه‌ای که مورد پذیرش همه است استفاده کرده است، احکام او مورد پذیرش واقع می‌شود. اگر شخص قواعد را نمی‌داند یا از آنها استفاده نکرده و از علوم خاص هم استفاده کرده و مطالب علوم خاص را در کشف مطالب قرآن کریم گنجانده و از آنها استفاده کرده، به طور مطلق مورد پذیرش نیست باید دید خود قرآن آن مطالب را تأیید می‌کند یا خیر؟ که این کار، کار کارشناسی است و کار هر کسی نیست.

﴿ به نظر می‌رسد هر تفسیری موقتی است و وابسته به زمان خاص است و با گذشت زمان

نیاز به تفسیر جدید است؟

○ نه این طور نیست چون مطالب قرآن تازه است و منطبق با ساختمان وجودی انسان آمده است. منتها درک انسان تدریجی است و درک‌های انسان‌ها مختلف است و برای این درک‌های تدریجی و درک‌های مختلف راهنماست مفسری که یک مطلب را در یک زمانی گفته برای بعضی از درک‌ها در همه زمان‌ها حجت است.

﴿﴾ پس با توجه به این مطالب به نظر می‌رسد درک‌های آدم دوهزار سال آینده باید درک بالایی باشد در نتیجه این تفاسیر موجود در حال حاضر برای آن انسان‌ها ساده خواهد بود؟
○ باید توجه کرد درک‌ها از اول فوق‌العاده نیست. هر کسی از اول درک‌های ساده‌ای دارد. آن مطالب مفسر برای این درک اولیه لازم است و حجت است مثلاً آیا با آمدن فیزیک هسته‌ای مطالب اولیه فیزیک باطل شد؟

﴿﴾ بله خیلی جاها باطل شد. هیئت بطلمیوسی باطل شد. اگر مشخص شد مطالبی که مفسرین الان بیان کردند با پیشرفت علم در صد سال آینده باطل است چه کار باید کرد؟
○ اگر ثابت شد که یک مطلب به طور کلی باطل است این مطلب از اول باطل بوده است؛ چون حق تغییر پذیر نیست. قاعده فیزیکی از ابتدا همین بوده است اما فلان دانشمند با سطحی‌نگری خود به این بعد رسیده و فکر کرده این حق است.

﴿﴾ پس حرف مفسرین برای ما ظنی است؟
○ بله البته، قطعی که نیست. آن مقدار که قراین همراه آن باشد ما آن را می‌پذیریم.

﴿﴾ در پایان درباره شیوه تفسیری اهل بیت علیهم السلام مطالبی بیان بفرمایید.
○ ما وقتی با ذهن ساده وارد روایات اهل بیت علیهم السلام شویم. یعنی اگر واقعا بخواهیم روایات را در ابعاد گوناگون تحلیل کنیم که ائمه علیهم السلام از چه دریچه‌ای وارد سخن شده‌اند در روایات فقهی، اخلاقی و همین طور در مباحث مختلف به این نکته می‌رسیم که ائمه علیهم السلام یک مطلبی را فرموده‌اند بعد برای اثبات مطلب به آیه استشهاد کردند. یک مطلب اخلاقی فرمودند بعد به یک آیه استناد کردند. این مطلب به ما می‌فهماند که ائمه علیهم السلام به ما هم مطلب می‌دهند و هم روش. مثلاً در یک مسئله اعتقادی در توحید هم دیدگاه را به ما می‌دهند و روش را نیز به ما می‌دهند که آن مطلب چگونه اثبات شود. گاهی در روایت اعتقادی استدلال عقلی هم در کنار آن است. در بعضی روایات استدلال قرآنی می‌کند. اما بحث استدلال مطرح است تا شنونده به صورت تعبد محض مطلب را نپذیرد و به یک پشتوانه تکیه کند. آن پشتوانه یا عقلی است یا کلام خدا است. این بدان معنی است که قرآن کریم مفادی را به ما می‌فهماند که حضرت به آن پشتوانه استناد می‌کنند و مطلبشان را بیان می‌کنند.

ائمه به دو گونه به آیات قرآن استناد می‌کنند.
منطق سیاقی؛ که این چند آیه چه مضمون دارد و این آیه بعد از این آیه آمده است. این



چند آیه در چه حال و هوایی است. یک منطق باطل را رد می‌کند یا یک منطق حق را اثبات می‌کند و...
فقط به یک آیه خاص یا به جزئی از آیه استناد می‌کند. گاهی از یک جمله، یک مطلب خاص را استفاده می‌کند که البته نیاز به دقت دارد و هر کسی نمی‌تواند این استفاده‌ها را از قرآن کریم ببرد.

